

کانت و بازیابی خدا در اخلاق

ابوالقاسم خوشحال*

سیدحسین سیدموسوی**

چکیده

کانت با تحقیقاتش درباره اخلاق، خواسته است برای مسائل دشوار بشر راه حل مفیدی ارائه کند. کانت مسیر معمول رسیدن به الهیات را که از طریق عقل نظری حاصل می‌شود مسدود، و نتایج به دست آمده از آن را در قالب ماوراءالطبیعه زمانه بی‌اعتبار دانسته است. او در ازاء این کار مسیر دیگری را از منظر عقل عملی می‌گشاید و می‌خواهد از منظر اخلاق به الهیاتی نوین و علمی دست یابد. او هنگامی که اثبات وجود خدا و دیگر امور ماوراء حس را از طریق برهان‌های عقلی غیر ممکن می‌یابد، خدا را از طریق اخلاق و اصول قانونمند شده آن اثبات می‌نماید. این مقاله در بررسی چگونگی رسیدن کانت به این نتیجه و میزان اعتبار آن مسئله این مقاله است.

واژگان کلیدی

عقل نظری، عقل عملی، مابعدالطبیعه، خیر اعلی، اخلاق، وجود خدا

ab.kh.40@gmail.com

shmosavi@um.ac.ri

تاریخ تأیید: ۹۰/۳/۱۸

*. دانشجوی دکتری معارف اسلامی دانشگاه فردوسی.

** استادیار دانشگاه فردوسی.

تاریخ دریافت: ۸۹/۱۱/۱۷

طرح مسئله

در یادکردهای مقالات و کتاب‌ها که معمولاً از روش اندیشمندان و منش آنها در تفکر، بحث به میان می‌آید، از کانت^۱ به‌منزله فیلسوفی یاد می‌شود که به پرهیزکاری و رعایت قواعد اخلاقی مواظبت و مراقبت داشت. او پس از دوره طولانی تلاش و مجاهدت علمی و آموزشی در سال ۱۷۷۰ میلادی در کرسی منطق و مابعدالطبیعه مقام استادی گرفت.

حیات علمی و فکری کانت به دو دوره قبل و بعد از فلسفه نقادی وی متمایز می‌شود. در دوره قبل از فلسفه نقادی عمدتاً پیرو فلسفه لایب‌نیتس (۱۷۹۶ - ۱۶۷۹ م) بود و ترتیبی را که ولف (۱۷۵۴ - ۱۶۷۹ م) فیلسوف دیگر آلمانی از افکار لایب‌نیتس منظم کرده بود تدریس می‌کرد. از سال ۱۷۷۰ میلادی تفکر فلسفی خاص کانت که حدود دوازده سال به صورت نظام فکری و فلسفی طراحی می‌شد، در اثر مهم وی *نقد عقل محض* در سال ۱۷۸۲ منتشر گردید. کانت این اثرش را با نظر به کپرنیک - که انقلابی در فیزیک و علم جهانی پدید آورده بود - مقایسه می‌نماید و آن را انقلابی کپرنیکی در فلسفه نام نهاده است. کانت با فلسفه نقادی‌اش فلسفه غرب را به مسیر دیگری کشاند و آن‌چنان تحولی در فکر فلسفی مابعدالطبیعه، کلام، فلسفه اخلاق و فلسفه علم پدید آورد که متفکران غربی در همه شاخه‌های علم از اندیشه‌های او به نحوی متأثر شدند. ماهیت کار کانت در الهیات جدید چه بوده است؟ و دستاوردهای وی تا چه اندازه ذهن بشر را افناعت می‌کند و به پرسش‌های ابدی ایشان پاسخ می‌دهد. نارسایی‌های روش سنتی پژوهش‌های مابعدالطبیعه چه بوده است؟ آیا کانت توانسته است با طراحی روش جدید و کارآمد، دستاورد مؤثر و متمایزی را برای کام‌تشنه راهیان حقیقت حاصل کند؟

چرا کانت توان بشر را در شناخت خدا از طریق عقل نظری محال می‌داند و مسیر شناسایی انسان را نسبت به مابعدالطبیعه (خدا) از طریق عقل نظری می‌بندد؟ او اگر راه

۱. کانت در سال ۱۷۲۴ میلادی برابر ۱۱۰۳ هجری شمسی در کونیگزبرگ (Konigsberg) از شهرهای پروس شرقی آن زمان و آلمان امروزی به دنیا آمد و در سال ۱۸۰۴ میلادی برابر ۱۱۸۳ هجری شمسی در همان شهر درگذشت.

شناسایی از عقل نظری را می‌بندد، در مقابل چه راهی در طریق شناخت مابعدالطبیعه (خدا) گشوده است و از این راه چگونه می‌توان به شناخت امور ماوراءالطبیعه (از جمله خدا) دست یافت؟

در واقع کانت در روش نقد عقل نظری به انسداد مابعدالطبیعه می‌رسد و در روش عقل عملی به افتتاح بابی می‌رسد که از آن به تحقیق در باب مابعدالطبیعه (الهیات، خدا و ...) وارد می‌شود و به اثبات خداوند از طریق عقل عملی فائق می‌آید. اما اینکه چرا راه شناخت از آن مسیر مسدود و از این مسیر مفتوح است سؤال اساسی این گفتار است که به لطف الهی به بیان آن می‌پردازیم.

دیدگاه کانت درباره مابعدالطبیعه

بعضی از مفسران آثار کانت، به‌ویژه برخی از پوزیتیویست‌های^۱ جدید گفته‌اند آنچه در فلسفه برای کانت مهم بوده، مبحث شناسایی بوده و در واقع او می‌خواسته تلاش فلسفی خود را برای تحکیم مبانی ریاضیات و علوم سازمان دهد. این دسته همت کانت را در زمینه مابعدالطبیعه امری فرعی وانمود کرده‌اند و اثر اصلی او *نقد عقل محض* را مبحث اصلی گفتارش در باب حسیات استعلایی و تحلیل استعلایی دانسته کتاب بعدی وی به نام *نقد عقل عملی* را حاشیه‌هایی خوانده‌اند بر متن سخنان او که در باب شناخت سخن گفته است. چنین نظری در باب فلسفه کانت با نوشته‌های خود کانت همخوانی ندارد. البته آنچه در مجموع آثار کانت با وجهه نقادی‌اش حاصل می‌گردد این است که تمام توجه کانت به بحرانی جلب شده بود که متوجه مابعدالطبیعه روزگارش گردیده است؛ چراکه کانت با تربیت و افکار ویژه‌ای که در آن رشد یافته بود، شاهد پیروزی‌های علوم ریاضی و طبیعی گردید؛ مخصوصاً پیدایش فیزیک نیوتنی که زمینه‌ساز و مهم‌ترین عامل بحران الهیات بوده است؛ درحالی‌که فیلسوفان سنتی با تکرار مباحث خود چاره‌ای برای تحول ارائه نکرده و فیلسوفان جدید مرهمی بر زخم پدید آمده نگذاشته‌اند؛ بلکه لطمه مابعدالطبیعه را عمیق‌تر نمودند. (کانت، ۱۳۷۰: ۶)

1. Positivists.

در مقابل، فیزیکدانان توانستند بدون کمک از مابعدالطبیعه و با استفاده از ریاضیات در زمینه‌های گوناگون علوم تجربی به نتایج چشمگیر و قطعی دست یابند. درحالی که دانشمندان تجربی مسلک، به یاری فیزیک نیوتنی پدیده‌های دور و نزدیک طبیعت را توجیه محسوس و مقبول و مُنْفَح می‌نمودند. همه اینها ممکن بود در زمانه کانت منشأ سؤالاتی شود که چرا فلسفه با ادعای همیشگی خود در تبیین مبانی علوم و تأسیس روش‌های جدید و پدیدآوری پیروزی‌های درخشان ناکام مانده و در تبیین بنیان‌های فلسفی علوم طبیعی ناتوان است.

در چنین وضعی سؤال اساسی فردی مثل کانت این است که چرا باید خارج از عرصه علم به معرفت دیگری معتقد باشیم و به اموری از قبیل وجود خدا و جهان دیگر و آزادی اراده و بقای نفس که در علم اثبات نمی‌شود و قابل تجربه نیستند به دیده قبول و حقیقت بنگریم؟ در چنین گیر و داری، کانت در مقایسه وضع پر رونق علوم تجربی با مابعدالطبیعه — که اهداف اصلی مابعدالطبیعه (وجود خدا و اختیار و خلود نفس) در دانش بشر به کمرنگی و بلکه به خاموشی گراییده است و در مقابل اخلاق نیز بنیان علمی ندارد و دچار انواع اضطراب‌ها است — مابعدالطبیعه روزگار خویش را با سؤالات اساسی مواجه می‌کند و سبب می‌شود مابعدالطبیعه را به محک نقد بیندازد تا معلوم کند رخنه اصلی آن کجاست و شکست‌های او از کجا ناشی می‌شود. کانت در اولین صفحه از *تمهیدات* می‌گوید:

قصدمن آن است که همه کسانی را که مابعدالطبیعه را در خور تحقیق و اعتنا می‌دانند، به این حقیقت معتقد سازم که قطعاً واجب است کار خویش را مدتی متوقف سازند و هر آنچه تاکنون شده، ناشده انگارند و بر هر امری مقدم ببینند که آیا اصولاً ممکن است علمی چون مابعدالطبیعه وجود داشته باشد؟ اگر مابعدالطبیعه، خود علم است، چرا مانند علوم دیگر مقبولیت عمومی و دائمی نیافته است؟ و اگر علم نیست چه شده است که همواره به صورت علم متظاهر بوده و ذهن آدمی را با امیدهایی که هرگز نه قطع می‌گردد و نه برآورده می‌شود، معطل ساخته است...؟ درحالی که همه علوم دیگر بی‌وقفه قدم در راه توسعه و پیشرفت دارند. مسخره است که ما در علمی که خود را حکمت محض می‌خواند و همگان نیز آن را لسان الغیب می‌پندارند و حل معمای خویش را از

آن می‌طلبند، بی‌آنکه قدمی فرا پیش نهیم، پیاپی گرد یک نقطه می‌چرخیم.
(همان، ۱۳۷۰: ۸۳)

کانت در ادامه پرسش خود از حامیان مابعدالطبیعه معاصر خود در جواب این پرسش «آیا مابعدالطبیعه اصولاً ممکن است؟» می‌گوید:

... تنها پرسش باقی مانده این بود که مابعدالطبیعه چگونه ممکن شده است و عقل چگونه باید آن را تحصیل کند؟ اما ... هیچ کتاب مشخصی وجود ندارد که بتوان آن را نشان داد؛ آن‌گونه که می‌توان کتاب اقلیدس را عرضه کرد و گفت که این مابعدالطبیعه است و اینجاست که می‌گویند غایت قصوای این علم، یعنی به شناخت وجود اعلی و عالم عقبا که با اصول عقل محض مبرهن گشته است نائل آیند. (همان، ۱۳۷۰: ۱۰۷)

او برای نشان دادن ناکارآمدی مابعدالطبیعه زمانه خویش می‌نویسد:

هر فن کاذب و هر حکمت باطلی سرانجام روزگارش سر می‌رسد و در نهایت خود موجب فنا می‌شود، و همان نقطه اوج ترقی آن، آغاز انحطاط آن است. دلیل اینکه چنین لحظه برای مابعدالطبیعه فرارسیده است، وضعی است که مابعدالطبیعه در مقایسه با شور و شوقی که نسبت به آموختن سایر علوم ابراز می‌شود، از میان همه اقوام بافرهنگ پیدا کرده است ... (همان، ۱۳۷۰: ۲۲۲)

همچنین می‌گوید:

اگرچه زمان سقوط مابعدالطبیعه جزمی مذهبان، بی‌تردید فرا رسیده است، هنوز راه درازی در پیش است تا بتوان گفت هنگام تولد دوباره مابعدالطبیعه به وسیله نقد حقیقی کاملی از عقل فرا رسیده است. هرگونه انتقال از یک تمایل به تمایل خلاف آن مستلزم عبور از یک حالت بی‌طرفی است و این مرحله برای یک مؤلف خطرناک‌ترین و به نظر من برای خود علم، مناسب‌ترین مرحله است؛ زیرا اگر گسیختن تعلقات گذشته سبب از بین رفتن تعصب صنفی شود، این خود بهترین فرصتی است تا متفکران اندک اندک به پیشنهادهایی گوش فرا دهند که آنان را به تعلقات منطبق بر طرح دیگری دعوت می‌کند. (همان، ۱۳۷۰: ۲۲۳)

کانت بیان می‌کند که تلاش‌های وی در نقادی عقل محض و مطالب تمهیدات که خلاصه‌ای از آن مفصل است، به پژوهش در زمینه نقادی جان تازه‌ای خواهد بخشید و به روح کلی فلسفه که ظاهراً در بخش نظری به فقر غذایی مبتلاست، قوت غذایی تازه و امید بخشی دهد. بر این اساس می‌گوید:

پیشاپیش می‌توانم تصور کنم که همه کسانی که راه‌های پر تیغ و خاری که من در نقد عقل پیش پای آنها نهاده‌ام، دلسرد و خسته‌شان کرده، از من خواهند پرسید که این امید را بر چه شالوده‌ای استوار می‌سازم؟ و من پاسخ می‌دهم بر قانون بی‌چون و چرای ضرورت. (همان، ۱۳۷۰: ۲۲۴)

تا اینجا معلوم است کانت به مابعدالطبیعه زمان خویش به دیده نامقبول می‌نگرد و امیدوار است که طرح تازه‌ای در آن دراندازد که کارآیی به بار آورد و باورپذیر گردد و اقناع‌کننده باشد. او هیچ‌گاه در صدد نابودی یا محو مابعدالطبیعه نیست؛ بلکه در صدد احیای موجودی است که از فرط کهنسالی و ناکارآمدی از پاسخ به سؤالات وامانده، حیات خود را به تدریج از دست داده است؛ ولی نیاز نسل‌های بعد سبب رویش موجودیت دیگری از آن خواهد شد تا به مسائل زمانه واکنش منطقی ابراز دارد. باور کانت این نیست که آدمی روزی یکسره روی از تحقیقات مابعدالطبیعه بگرداند. این کار همان اندازه دور از انتظار است که ما برای آنکه دیگر هوای آلوده تنفس نکنیم، روزی ترجیح دهیم که به کلی دست از تنفس برداریم. مابعدالطبیعه همواره در جهان و حتی در هر فرد و خاصه در هر انسان متفکر باقی خواهد ماند؛ اما چون یک اندازه ثابت و همگانی در دست نیست، هر کس مابعدالطبیعه را به قامت خود خواهد برید. آنچه تاکنون مابعدالطبیعه نامیده شده نمی‌تواند هیچ ذهن نقادی را راضی کند؛ اما مابعدالطبیعه را یکسره کنار نهادن نیز محال است. پس سرانجام باید نقدی از عقل محض به وجود آید، یا اگر هست بررسی شود و مورد امتحان کلی قرار گیرد؛ چراکه این احتیاج مبرم را، که یقیناً چیزی بیش از کنجکاوی صرف است از هیچ راه دیگری نمی‌توان برآورده ساخت.

خوب است بدانیم که مابعدالطبیعه نزد کانت به چه معنایی است. او در دو جای از کتابش مابعدالطبیعه را به دو معنای عام و خاص بیان می‌کند.

معنای عام: «مابعدالطبیعه علم عقلی نظری کاملاً مستقلی است که از همه تعلیمات تجربی فراتر می‌رود و ... صرفاً مبتنی بر مفاهیم است.» (همان، ۱۳۷۰: ۱۰)

بر اساس این معنای عام و شامل از مابعدالطبیعه، تمام تلاش‌های نقادی کانت در نقد عقل محض، جزئی از مابعدالطبیعه است و این مابعدالطبیعه ناممکن نیست؛ بلکه کانت کار تحقیق و نقادی خود را از سنخ آن می‌داند.

معنای خاص: کانت درباره معنای خاص مابعدالطبیعه چنین گفته است:

در مابعدالطبیعه نه تنها مفاهیم طبیعت، که همواره در تجربه مورد استفاده قرار می‌گیرد، بلکه مفاهیم محض عقل نیز - که هرگز از هیچ تجربه ممکن استفاده نیست- مورد نظر است، و آن مفاهیم است که واقعیت عینی (موهوم صرف نبودن) آنها و تصدیقاتی است که صحت و سقم آنها هرگز با هیچ تجربه‌ای نمی‌تواند تأیید یا کشف گردد؛ افزون بر اینکه غرض اصلی از مابعدالطبیعه نیز همین قسمت است و جز آن هر چه هست وسیله‌ای برای نیل به آن است. (همان، ۱۳۷۰: ۱۷۱)

چنان‌که در شواهد عرضه شده، از کتاب *تمهیدات* کانت گذشت، در اعتقاد کانت، مابعدالطبیعه همواره به شکل مقدم بر تجربه^۱ با مفاهیم عقلی محض سر و کار دارد و کانت در پی اثبات آن است که تا وقتی این مفاهیم عقلی محض بتواند مورد استفاده تجربی داشته باشد مابعدالطبیعه یک علم است؛ اما آنجا که این مفاهیم صرفاً ناظر بر مفاهیم فوق حس و بیرون از تجربه باشد مابعدالطبیعه علم نیست. کانت، مابعدالطبیعه اخیر را، هرچند علم نمی‌داند، یک استعداد و تمایل طبیعی موجود در انسان می‌داند و آن را امر اجتناب‌ناپذیری می‌داند که همواره با بشر همراه بوده و خواهد بود. (همان، ۱۳۷۰: ۱۱)

تا اینجا مقصود این بوده است که معلوم گردد کانت اثبات وجود خدا را از طریق عقل نظری محال می‌داند؛ هرچند کیفیت این ناتوانی عرضه نشده است؛ لکن به‌اختصار معلوم گردید عدم امکان شناخت از کجا برمی‌خیزد. کانت فعالیت عقل در خصوص اموری همچون

1. Opriori.

نفس انسان و جهان به صورت مطلق هستی، و خدا که قابل تصور حسی نیستند، جدل عقل محض معرفی می‌کند و هر یک از سه تصور را با عنوان خاصی مورد بحث قرار می‌دهد که عبارتند از: مغالطات عقل محض، تعارض عقل محض و ایدئال عقل محض که در جای خود توضیح داده می‌شود. (همان، ۱۳۷۰: ۲۰۹ - ۱۷۹)

تحقیقات کانت در خصوص عقل عملی

کانت در جایگاه فیلسوفی که از تاریخ فلسفه بشر آگاهی دارد، می‌داند که فیلسوفان به نوعی دوگانگی در هستی توجه داشته‌اند و آنها را با عناوین عالم محسوسات، عالم مثل، صورت و ماده، نور و ظلمت، فکر و امتداد و نظایر این اصطلاحات عرضه کرده‌اند. از نگاه فیلسوفان پیشین با همه تفاوت‌های اساسی میان این دو قلمرو، پیداست که انسان می‌تواند به وسیله ذهن خویش از هر دو قلمرو، شناختی به دست آورد و با قوه‌ای به نام عقل علاوه بر تمایز این دو عالم، عالم مابعدالطبیعه (عالم بالا یا عالم عقول) را نیز بشناسد؛ ولی کانت در فلسفه نقادی خود یک تفاوت فکری و اساسی با دیگر فلاسفه دارد، و آن این است که به قوه‌ای به نام عقل که بتواند بر هر دو قلمرو اشراف داشته باشد و از آنها شناخت قوام بخش حاصل نماید، باوری ندارد؛ بلکه او شناخت حقیقی و صحیح را محصول اعمال قوه حاسه و قوه فاهمه می‌داند و برای هر دو عالم محسوس و معقول تنها همین یک قلمرو را معتبر می‌داند که روش تجربه و محسوسات است.

به اعتقاد کانت استعمال مقولات فاهمه در قلمرو ذوات معقول، استفاده متعالی از آنها است که به توهم و جدل منتهی می‌شود. کانت می‌کوشد با شناخت استعلایی از قوه شناخت آدمی، یعنی با بررسی نقادانه شناخت، به شرایط ما تقدمی دست یابد که امکان شناخت تنها به سبب آنها حاصل شده است و راه را با شناختی که از عقل به وسیله خود عقل به دست می‌آید بر استفاده متعالی از فاهمه ببندد. لکن در عین حال که دری را می‌بندد در دیگری را بر حقایق عوالم مابعدالطبیعی باز می‌نماید، که همان باب اخلاق است.

او آن‌چنان که مدعی است ورود به عالم الهی و نفس و موجودات غیر محسوس را از

دریچه باورهای عقل عملی یا اخلاق دنبال می‌نماید؛ اما او چگونه با این شیوه به مطلوب متعالی می‌رسد؟

منشأ عمل اخلاقی که کانت نظر خویش را درباره آن ابراز داشته باشد در یک جا و به صورت دسته بندی شده در یک یا دو کتاب قابل دریافت نیست؛ بلکه بنا بر نظر کانت‌شناسان (سالیوان، ۱۳۸۰: ۳۰) برای به دست آوردن آراء کانت درباره اخلاق، لازم است کتاب‌های ذیل خوانده شود: *نقد عقل محض*^۱، *بنیادهای مابعدالطبیعه اخلاق* (م، ۱۷۸۵)، *نقد عقل عملی*^۲، *نقد قوه حکم*^۳، *دین فقط در جدول عقل*^۴، *مابعدالطبیعه اخلاق*^۵ که بنیادها مقدمه‌ای بر آن بود؛ «روشن یا روشنگری چیست؟ نظریه‌ها و تعریف‌ها»^۶ درباره فایده اصول غایت‌شناختی در فلسفه.^۷

اگرچه اکثر این کتاب‌ها به فارسی ترجمه و چاپ شده‌اند، مطالعه آنها برای درک مقاصد کانت چندان آسان نیست؛ چراکه اساساً خود کانت بسیار مشکل نویس و ادبیات و مبانی او بسیار پر پیچ و خم است و غالب ترجمه‌ها نیز با این مشکل مواجه شده و بدون آنکه حل مسئله را در اصل زبان مؤلف دریافت کرده باشند، به فارسی منتقل کرده‌اند. با این شرایط است که دریافت مقاصد کانت به سبب عبور از چند زبان، چندان قابل اطمینان نیست؛ با این حال چاره‌ای نیست و نظریه‌های اخلاقی کانت را - که در مغرب زمین بسیار تأثیرگذار بود - باید از متون مختلف برجای مانده از او هرچند به واسطه ترجمه دریابیم.

ما باید به این مطلب توجه داشته باشیم که نظر قاطع کانت این است که راه منحصر علم و فهم نظری فقط متعلق به شهودات حسی است و در محدوده فهم عقل نظری چیزی فراتر

1. *Critique of pure Reason*, 1781.
2. *Critique of Practical Reason*, 1788.
3. *Critique of judgment*, 1790 & 1793.
4. *Religion within the limits of reason Alone*, 1793.
5. *Metaphysics of morals*, 1797.
6. What is Lighenmen? to the questhon: Answer, 1788.
7. the use of the thiological principlesin philosophy, 1788.

از حس قابل شناخت نیست؛ زیرا عقل انسان از ناحیه فراحسی، دریافتی از مقدمات پیدا نمی‌کند تا به کمک ترکیب آنها به علم تازه‌ای درباره آنها دست یابد. مسیری را که کانت برای دستیابی به داده‌های فراحسی الهیات برای ما می‌گشاید از طریق «عقل عملی» یا «اخلاق» است؛ آن هم با تلقی خاصی که وی از آن ارائه می‌دهد. برای هر جوینده حقیقت در آثار کانت، این سؤال قابل طرح است که حجم فراوانی از مطالب در آثار کانت به اخلاقیات تعلق دارد، آیا اخلاقیات در رفتار بشر بدون باور به وجود خدای متعال و مطلق امکان‌پذیر است؟ پاسخ این است که کانت از خداوند به اخلاق نمی‌نگرد و به آن نمی‌رسد؛ بلکه از اخلاقیات به خدا می‌رسد؛ یعنی نوعی دریافت‌ی از عالم وجود انسانی، او را به باور خدای لایزال، ابدی و خیر مطلق می‌کشاند:

پس از آنکه ما قدرت عقل نظری را برای هرگونه پیشرفتی در قلمرو فوق‌محسوس انکار کردیم، باقی می‌ماند که ملاحظه کنیم که آیا معلوماتی در معرفت عملی وجود ندارد که به ما توانایی دهد تا مفهوم مطلق متعالی^۱ را ثابت و قطعی گردانیم و به این طریق چنان‌که فلسفه اولی در جستجوی آن است با معرفت اولی و ماتقدم خودمان از حدود و قیود تمام تجربه ممکن درگذریم؛ هرچند این معرفت فقط از لحاظ عملی معتبر باشد. (مجتبوی، ۱۳۷۰: ۲۹۵)

در واقع کانت می‌خواهد بگوید اگر عقل محض شکست می‌خورد، استعداد فروتر ممکن است موفق و کامیاب گردد. در نظر او آنچه فلسفه اولی بیپهوده می‌کوشد تا با عقل محض اثبات کند، همواره مورد قبول انسان ساده و عادی براساس تجربه اخلاقی و عملی وی بوده است؛ اما این تجربه متعلق معرفت علمی نیست؛ بلکه متعلق «ایمان عقلانی» است. استدلال کانت در واقعیت بخشیدن به عمل اخلاقی یا تصدیق به اینکه ما تکالیف و واجبات اخلاقی داریم، مستلزم آن است که جهان به کلی بیگانه و مخالف با مقاصد و اغراض اخلاقی انسان نباشد و عامل اخلاقی در سیر طولانی خود به رضایت و خرسندی نائل گردد.

1. Transcendental.

او چنین ادامه می‌دهد که برای آنکه این شرایط محقق گردیده و به حصول پیوندد، باید خدایی عادل بر جهان حکومت کند و پس از مرگ، زندگی دیگری وجود داشته باشد که در آن بی‌عدالتی‌های این دنیا تلافی و تعدیل گردد و سعادت به راستی با شایستگی متناسب باشد. (همان: ۲۹۶)

این برهان کانت آن‌چنان که از ماهیت خود برهان و بازتاب‌های آن بین معاصرینش قابل دریافت است، چندان جالب توجه نبود؛ چراکه این برهان یک نوع گرایش به دین‌داری عامی دور از مناقشه‌پذیری را الهام می‌کند. به نظر می‌آید که چنان برهانی برای خود کانت قانع‌کننده باشد؛ آن‌چنان که در مقاله «انتقاد عقل عملی»^۱ روشن می‌سازد که برای او تقدس و حرمت قانون اخلاقی تنها نوع خداشناسی است که وی رضایت بخش یافته است و دیگران که خلق و خوی متفاوتی دارند تحت‌تأثیر این برهان اخلاق نیستند؛ چراکه می‌گوید: این برهان ممکن است معتقدی را حمایت و تأیید کند؛ لکن مورد تردید است که بتواند تمام سنگینی اعتقاد دینی را تحمل و تعهد نماید.

چنین برمی‌آید که در اعتقاد کانت اگر اخلاق و علم با هم تصادم نمایند، اخلاق جا تهی کرده و عقب می‌نشیند؛ لکن قصد او چنان است که از چنین تصادمی جلوگیری نماید. او می‌گفت:

ما می‌توانیم خود را هم از هر شکل مذهب خام و نارس اصالت طبیعت^۲ و هم از هر صورت مذهب بی‌بصیرت و غیر تحقیقی ضد اصالت طبیعت پاک و مبرا نگهداریم. (همان: ۲۹۷)

تلاش کانت برای ارائه مابعدالطبیعه‌ای جدید و به دور از ایرادهایی که خود بر مابعدالطبیعه مرسوم وارد می‌دانست، به واقعیتی منجر شد که از نظر دیگران (walsh)^۳ شرح اصلاح شده و پیشرفته و بسیار محتاطانه آن، مذهب ثنوی است که دکارت به صورت ساده و دور از وجه منطقی و قابل دفاع نشان داده بود. (همان: ۲۹۷)

1. Critique of pratical reason.

2. Naturalism.

۳. دانشیار فلسفه در دانشگاه آکسفورد در مقاله پنجم از کتاب پژوهش حقیقت، ص ۲۹۷.

چگونگی راهیابی به خدای ازلی و ابدی از مسیر اخلاق

لازم به ذکر است که کانت در جاهای متعددی از نقد عقل محض و در دیگر آثار مربوط به دین و خدا از روش مرسوم مابعدالطبیعه (الهیات) به طور کامل دست کشیده است؛ او روش‌های مرسوم اثبات خدا و معاد و نفس را ناکارآمد، بلکه باطل و بی حاصل می‌داند. کانت یک قاعده اصلی را محور استدلال‌های اخلاقی خود قرار می‌دهد و از طریق التزام به آن نتایجی را بیان می‌کند که مهم‌ترین آن، «آزادی اراده، نفس و خدا» است. او این سه اصل را از لوازم اخلاق می‌شناسد. اما قاعده اخلاقی بودن چیست؟

قاعده اخلاقی بودن در اصطلاح کانت گاهی با عنوان «امر مطلق» آمده است. در نظر کانت متابعت از قانون به‌طور کلی، امر مطلق است. در نظر کانت، فقط یک امر مطلق وجود دارد و آن اینکه

فقط بر طبق قاعده‌ای عمل کنید که با آن می‌توانید در عین حال اراده کنید که قاعده مزبور، قانون کلی و عمومی بشود. (کاپلستون، ۱۳۸۰: ۳۳۱)

می‌توان گفت قوانین اخلاقی از امر مطلق قابل استنتاج است. برای توضیح مطلب، کانت مقصود خود را با مثالی چنین روشن می‌کند:

فرض کنید من به مرد فقیری که در وضع سختی قرار دارد پول می‌دهم و کس دیگری که از او مستحق‌تر باشد سراغ ندارم. اصل عمل من، یعنی اصل ذهنی اراده من این است که من به شخصی که به باری من محتاج است و از او کسی مستحق‌تر نیست صدقه می‌دهم. از خود می‌پرسم که آیا می‌توانم اراده کنم که این قاعده قانون کلی بشود و نسبت به همه کس معتبر باشد؛ یعنی باید به کسی که واقعا محتاج است و کس دیگری نیست که از او احق و اولی باشد مساعدت کرد؟ و تصمیم می‌گیرم که می‌توانم چنین اراده کنم؛ لذا قاعده من اخلاقاً موجه است. (همان: ۳۳۱ و ۳۳۲)

کانت در کنار قاعده فوق، قاعده دیگری را نیز از امر مطلق استنتاج می‌نماید که عبارت

است از اینکه «چنان عمل کنید که گویی قاعده عمل شما به وسیله اراده شما قانون کلی طبیعت می‌شود». (همان: ۳۳۳)

کانت درباره تکلیف و قانون می‌گوید: «تکلیف، لزوم عمل کردن ناشی از احترام به قانون است». (همان: ۳۲۶) قانون باید کلی باشد و حیثیت کلی برای قانون امر ذاتی آن است. عمل برای ادای تکلیف، عمل ناشی از احترام به قانون است. قوانین طبیعی کلی هستند و استثنا ناپذیرند؛ همچنین قوانین اخلاقی هم همان خواص را دارند. همه اشیاء مادی از جمله انسان، با عنوان یک شیء صرفاً مادی به نحو لاین شعور و به ضرورت، از قوانین طبیعی تبعیت می‌کنند. از این میان فقط موجودات عاقلند که می‌توانند بر طبق مفهوم قانون عمل نمایند؛ بنابراین برای آنکه اعمال انسان ارزش اخلاقی داشته باشد باید برای احترام به قانون باشد.

اراده نیک که خیر مطلق بدون قید و شرط است در عمل کردن برای ادای تکلیف متجلی می‌شود، و مقصود از تکلیف، عمل ناشی از احترام به قانون است و قانون ذاتاً کلی است.

از جمله نمادهای اخلاقی نزد کانت که به تکرار فراوان در آثار وی از آن یاد می‌شود، اراده نیک است. او می‌گوید: «محال است در عالم یا در خارج از عالم چیزی را بدون قید و شرط، جز اراده نیک،^۱ خیر نامید». (همان: ۳۲۳) منظور او از خیر مطلق آن است که هر چیزی را با قید و شرط می‌توان تصور کرد فقط یک چیز به طور مطلق قابل تصور است و آن، اراده نیک است؛ زیرا در اراده نیک ممکن نیست که در هیچ وضعی بد و شر باشد و خیر مطلق، بدون قید و شرط است.

مابعدالطبیعه کانت مبتنی بر تعقل و ادراکات نظری نیست؛ بلکه یک مابعدالطبیعه مبتنی بر اخلاق است که از آن به «مابعدالطبیعه اخلاق» تعبیر می‌نماید. در نظر وی مابعدالطبیعه نظری از اعتبار ساقط است و علمیت ندارد. از دیگر سو کانت اعتقادی به این نداشت که اخلاق باید مبتنی بر علم کلام طبیعی باشد. از نظر او اعتقاد به خدا، مبتنی بر آگاهی اخلاقی

1. Good will.

است؛ نه اینکه قانون اخلاقی مبتنی بر اعتقاد به خدا باشد. (همان: ۳۲۲) در نظر کانت صفت اساسی آگاهی اخلاقی، درک مفهوم تکلیف است؛ بنابراین فقط آن اعمالی که برای ادای تکلیف انجام می‌گیرد دارای ارزش اخلاقی است.

کانت در کتاب *مبانی مابعدالطبیعه اخلاق* آورده است:

مابعدالطبیعه اخلاق درباره این است که منشأ اصول عملی را که به نحو پیشینی

در عقل یافت می‌شود، تحقیق کند. (همان: ۳۲۲)

آبوت^۱ که از مترجمین آثار کانت به انگلیسی است درباره کتاب *مبانی مابعدالطبیعه اخلاق*، می‌گوید: «چیزی جز تحقیق و استقرار اصل اعلاقی اخلاق نیست». (همان) و لذا رساله تمام، کامل و قابل اهمیتی است تا نظریات اخلاقی کانت که از آن اعتقاد به امور ماوراءالطبیعه قابل دریافت است دانسته شود. اما خدایی که کانت در مسیر تحقیقات اخلاقی و بلکه با زیربنای مباحث اخلاقی مطرح می‌نماید چگونه قابل شناخت است؟

خدا در اخلاقیات کانت

در نوشته‌های کانت گاه به اصطلاح «خیر اعلا» برمی‌خوریم که در این باره مطالب زیادی در آثارش پیدا می‌شود. اما مقصود او از این اصطلاح و مطالب چیست؟ در نظر او، عقل حتی از جنبه عملی خود، یک تمامیت لایشرط می‌جوید. معنای این سخن این است که عقل تمامیت لایشرط متعلق عقل عملی یا اراده را می‌جوید، که به آن نام «خیر اعلا» داده است؛ ولی این یک اصطلاح مبهم است؛ زیرا ممکن است به معنای عالی‌ترین خیر باشد؛ به این تعبیر که خیری است که خود لایشرط است یا ممکن است به این معنا خیر کامل باشد که جزئی از یک کل بزرگ‌تر نیست. فضیلت، خیر اعلا و لا بشرط است. ولی لازم نمی‌آید که خیر کامل، به این معنا باشد که متعلق خواسته‌های یک موجود عاقل است و در واقع سعادت را هم باید

1. T. K. Abbott.

در مفهوم خیر کامل داخل کرد. لذا اگر مقصود از خیر اعلا خیر کامل باشد، شامل فضیلت و سعادت - هر دو - خواهد بود.

فهمیدن نظر کانت درباره نسبت بین این دو عنصر خیر کامل، حائز اهمیت بسیار است. اگر رابطه بین آنها، چنان که کانت می‌گوید منطقی محض و تحلیلی باشد، سعی در احراز فضیلت، یعنی سعی در اینکه اراده شخص کاملاً مطابق با قانون اخلاقی باشد، با جستجوی سعادت یکی می‌بود. و اگر منظور کانت این باشد با آنچه خود او مکرراً اظهار داشته متناقض خواهد بود که می‌گوید:

سعادت مبنای قانون اخلاقی نیست و نمی‌تواند باشد. بنابراین، رابطه بین دو عنصر خیر کامل ترکیبی است؛ به این معنا که فضیلت، ایجاد سعادت می‌کند؛ چنان که علت، معلول خود را ایجاد می‌کند. خیر اعلا یعنی خیر کل و کامل که با این حال در آن فضیلت به منزله شرط وجود ندارد. در صورتی که سعادت، هرچند در نظر کسی که واجد آن است مسلماً مطبوع است؛ اما به خودی خود مطلقاً و از هر جهت خیر نیست و همیشه رفتار صحیح اخلاقی را به منزله شرط، لازم دارد. (همان: ۳۴۳)

همچنین کانت درباره نیل به سعادت که آیا مساوق با خدا است یا نه، مطالبی می‌آورد؛ لکن به روشنی نمی‌توان اراده ترادف سعادت را با حق مطلق یا کمال مطلق، بر عهده او گذاشت. کانت تأکید فراوان دارد که قانون اخلاقی قداست را به منزله کمال مطلوب امر می‌کند. به عقیده او انکار این حکم متضمن تنزل مرتبه قانون اخلاقی و پایین آوردن میزان‌ها است تا با ضعف طبیعت انسان متناسب شود. در عین حال بر این باور است که قانون اخلاقی، جاودانی بودن نفس را شرط اطاعت از حکم به وصول قداست مفروض، داشته تا به فرض وجود خدا، ارتباط ضروری بین فضائل اخلاقی و سعادت برقرار گردد. سعادت در نظر او «حالت موجود عاقلی است در عالم که در مجموع وجود او همه چیز بر حسب میل و اراده وی انجام می‌گیرد». (همان: ۳۴۵)

او سعادت موجود را متوقف بر سازگاری و ائتلاف طبیعت مادی با میل و اراده انسان می‌داند. اما موجود عاقلی که در عالم است کردگار عالم نیست و در مقامی قرار ندارد که بر طبیعت به نحوی حکومت کند که یک رابطه ضروری در واقع بین فضیلت و سعادت باشد؛ به این معنا که سعادت باید در تعقیب فضیلت بیاید و متناسب با آن باشد. باید «وجود علتی را برای کل طبیعت فرض کنیم که متمایز از طبیعت و حاوی مبنای این رابطه، یعنی سازگاری و ائتلاف دقیق بین سعادت و فضیلت باشد». (همان: ۳۴۵)

برای روشن شدن موضوع در بین انبوه مطالبی که از کانت در زمینه مابعدالطبیعه و به خصوص در الهیات است، چاره‌ای نیست مگر آنکه به مطالب برجسته او در این موارد تکیه نماییم. درباره اینکه موضع کانت که در آثار متعدّدش در زمان‌های متوالی دچار دگرگونی شده یا نه، کاپلستون می‌گوید:

آنچه که در کتاب نقد اول انکار کرده است، در اینجا اثبات نمی‌کند؛ یعنی نمی‌گوید که عقل نظری قادر به اثبات وجود خدا و صفات الهی است. تصدیق وجود خدا البته تصدیق به وسیله عقل است؛ ولی این تصدیق یک عمل ایمانی است و می‌توان آن را ایمان عملی دانست؛ از این رو با تکلیف ارتباط دارد. تکلیف ما این است که خیر اعلا را ترویج کنیم؛ لذا می‌توانیم امکان آن را فرض کنیم؛ ولی فرض تحقق خیر کامل در حقیقت جز بنا بر فرض اینکه خدا وجود دارد ممکن نیست. به این جهت هرچند قانون اخلاقی مستقیماً ایمان به خدا را تکلیف نمی‌کند، در مبنای این ایمان قرار دارد. (همان: ۳۴۶)

در نوشته‌های کانت روزه‌ای قابل دریافت است که او از آن طریق می‌خواهد راجع به ادراکات، اندکی کارآمدی نشان دهد. به این طریق که چون نفس آزاد جاودانی و خدا به منزله متعلقات شهود انسان عرضه نمی‌شوند، حصول معرفت درباره امور فوق حسی ممکن نیست و ما هم آنها را با عنوان اعیان عرضه شده نمی‌شناسیم؛ لکن معرفت عقل نظری به امور ما فوق حس تا این اندازه حاصل می‌گردد که مجبور است تصدیق کند که

چنین اموری وجود دارند. به علاوه با فرض اینکه عقل عملی وجود خدا و نفس را تأیید می‌کند، عقل نظری می‌تواند این امور فوق حسی را به وسیله مقولات تعقل کند و هرگاه مقولات را به این نحو اطلاق کنیم خالی از معنا نخواهد بود؛ بلکه معنا خواهد داشت. او تلاش دارد مقولات را طوری به کار برد تا حدی که به وسیله چنین محمولاتی تعریف می‌شود و ضرورتاً با مقصود عقل عملی محض که به نحو پیشینی و با امکان آن عرضه شده مربوط است، تعقل کرد. اما آیا کانت واقعاً در نظر دارد یک نوع مابعدالطبیعه جدید را با این مطالبش جایگزین مابعدالطبیعه‌ای کند که در کتاب *نقد عقل محض* رد کرده است؟

این موضوع قابل تأمل است. در مورد مفاهیم نفس استعلایی و خدا، عقل نظری به مدد عقل عملی می‌تواند به آنها نحوی حقیقت بدهد؛ بدان جهت که وقتی آن دو با همدیگر همکاری دارند عقل عملی مقام اولویت دارد. این طرز بیان ممکن است گمراه‌کننده باشد؛ زیرا در واقع یک عقل بیشتر نداریم؛ ولی به دو اعتبار عمل می‌نماید؛ لکن کانت برای برقراری روزنه امید در اثبات نفس و خدا از آن استفاده می‌برد.

تنظیم‌کنندگان، از انبوه یادداشت‌های کانت که درباره اخلاق و نفس استعلایی و آزادی و ایمان و خدا از او بر جای مانده است نمی‌دانند اگر خودش زنده بود چگونه اینها را تنظیم می‌کرد تا نظریه روشن او درباره این امور به دست آید. آنچه در سرتاسر آثارش در خصوص عقل عملی و اخلاق گفته است، مفهوم قانون اخلاقی را به‌منزله یگانه طریقه صحیح ایمان به خدا حفظ کرده است. در عین حال قرب درونی و قلبی بودن خدا و آگاهی از آزادی و اختیار اخلاقی و آگاهی از الزام و تعهد اخلاقی را با عنوان آگاهی از حضور خدا، بیشتر تأکید می‌کند. (همان: ۳۵۱ و ۳۵۲)

فهم کانت از خدا

کانت درباره اینکه لفظ «خدا» چه معنایی دارد، یعنی مضمون مفهوم خدا چیست و مسئله

اینکه آیا خدا وجود دارد، یعنی وجودی واقعی که دارای صفاتی باشد تا ما به ازاء مفهوم خدا قرار گیرد، تمایز قائل می‌شود. در نظر او خدا روح عالم نیست. «مفهوم خدا مفهوم موجودی است که علت اعلاى اشیاء عالم است و تشخیص دارد» (همان: ۳۹۱) خدا آن چنان تعقل می‌شود که هستی اعلا و عقل اعلا و خیر اعلا است و دارای حقوق و تشخیص است. همچنین می‌گوید: «وجودی که کلیه تکالیف انسان در عین حال اوامر اوست، خداست». (همان: ۳۹۱) انسان خدا را برحسب صفاتی می‌اندیشد که انسان را از صفات ضعف و نقص برخوردار و به قوت و کمال تجهیز نموده است؛ لکن در مفهوم خدا این صفات به درجه اکثر و مطلق می‌رسد. مثل اینکه انسان احساس اختیار می‌کند؛ ولی در مقام قابلیت وجود دارد؛ نه در مقام فاعلیت محض که خدا از آن برخوردار بوده و از خود مختاری بی انتها و بدون محدودیت درباره او می‌اندیشد. اما همه اینها را انسان در مقام اندیشه و در مقام فکر می‌یابد؛ نه در مقام واقع و نفس الامر و بیرون از ذهن و عقل خویش. این امور به منزله عین متعلق اندیشه متقوم است که:

بر حسب اصول فلسفه استعلایی قضایای پیشینی و کمال مطلوب ایجاد می‌کند که درباره آن نمی‌توان پرسید چنین عینی وجود دارد یا نه؛ زیرا مفهوم مزبور متعالی و درگذرنده است. (همان: ۳۹۲)

از ظاهر بیان کانت این گونه بر می‌آید که مفهوم خدا کمال مطلوبی است که مخلوق فکر انسان است و یک وجود الهی خارج از ذهن وجود ندارد که مطابق با این مفهوم باشد. آن چنان که می‌گوید «او را گویی در آینه می‌بینیم نه روبرو». (همان) در نظر کانت تنها وسیله دسترسی ما به خدا از طریق آگاهی اخلاقی است؛ زیرا هیچ برهان نظری برای اثبات وجود خدا امکان ندارد. این دستاورد چیزی است که از مطالب انتقادی او بر قوه عقل و فهم حاصل می‌شود؛ هرچند در آثار منتشر شده پس از مرگ کانت به نظر می‌رسد که او می‌خواهد رابطه مستقیم‌تر و بی‌واسطه‌ای بین آگاهی از تعهد و اعتقاد به خدا برقرار سازد. (همان: ۳۹۴)

آنچه هم اکنون از اسناد مکتوب حاصل می‌شود آن است که در نگاه کانت ایده‌آل عقل محض، ایده استعلایی برترین مفهومی است که از واقعیت در اختیار ماست. ایده‌آل خرد، بنیاد هستی است و هیچ هستی از آن برتر نیست. این ایده‌آل «برترین وجود»^۱ و «بودن همه وجودها»^۲ است.

کانت ایده برترین واقعیت را که بسیط، ازلی و خود بسنده است، «ایده خدا» می‌نامد و می‌افزاید:

مفهوم چنان وجودی، مفهوم خدا در معنای استعلایی آن است؛ بنابراین ایده‌آل عقل محض، همانا موضوع یک الهیات استعلایی است. (همان: ۳۹۶)

آنگاه کانت برهان‌های اثبات هستی خداوند را در زمینه‌های وجود شناسی (دکارت)، جهان شناسی (برهان علیت) و خداشناسی طبیعی ذکر می‌کند و به نقد و رد هر کدام می‌پردازد. کانت، الهیات مبتنی بر استدلال عقل نظری را کاری عبث و بیهوده می‌داند و معتقد است الهیات آنگاه می‌تواند معنادار باشد که بر شالوده قانون‌های اخلاق استوار باشد. (محمودی، ۱۳۸۴: ۷۰)

کانت تأکید می‌کند که به همان اندازه که خرد انسانی نمی‌تواند هستی خداوند را اثبات کند، از انکار جزمی آن نیز ناتوان است. پس ایده‌آلی که عقل محض، نه می‌تواند واقعیت عینی آن را اثبات کند و نه انکار، «برترین وجود» برای عقل نظری است.

خدا، یا برترین خیر

قبلاً اندکی راجع به برترین خیر به مناسبت مطلب مسبوق، نکاتی مطرح گردید. اکنون به تشریح بیشتر این مفهوم می‌پردازیم. آیا «برترین خیر» را می‌توان باور کرد و دست‌یافتنی دانست؟ کانت پاسخ این پرسش را در پذیرش بقای نفس دنبال می‌کند. در جهان مادی

1. Ens Summum.
2. Ens Entium.

نمی‌توان به کمالی دست یافت که اراده انسان به دنبال آن است؛ اما اراده در تکاپوی واقعیت بخشیدن به برترین خیر است و در این راه از پویش و جنبش دست نمی‌شوید. برای رسیدن به برترین خیر، اراده باید به طور کامل با قانون اخلاقی هماهنگی کند. این هماهنگی (که امکان‌پذیر بودن آن در فرمان اخلاقی نهفته است) در یک تکامل بی‌پایان به دست می‌آید. این تکامل بر پایه اصل‌های عقل عملی محض، منزلگاه اراده و کاری ضروری است. کانت، نتیجه می‌گیرد که دستیابی به برترین خیر در میدان عمل محض است؛ یعنی قضیه نظری که، اثبات‌پذیر نیست؛ اما برآیند قانونی عملی است که نامشروط و مستقل از تجربه است. (همان: ۱۲۱)

برترین خیر به مثابه اصل عقل عملی محض، نیازمند تکامل بی‌پایانی است که طی آن، اراده با قانون اخلاقی، به مطابقت کامل می‌رسد. این کار، عقل نظری را پویایی و توانایی می‌بخشد و افزون بر این برای دین نیز اهمیت بسیار دارد.

ایمان به هستی خدا نیز از دیدگاه کانت یک اصل عقل عملی محض است. کانت در توضیح هستی خداوند، به مفهوم سعادت باز می‌گردد. او در قانون اخلاقی، از همبستگی میان اخلاق و سعادت متناسب با آن، برای انسان در جایگاه جزئی از جهان نشانی نمی‌بیند. انسان علت طبیعت نیست؛ پس قادر نخواهد بود برای نیل به سعادت، طبیعت را با اصل‌های کردار خویش هم‌صدا سازد؛ بنابراین، طبیعت نیازمند یک هستی متمایز از طبیعت است تا بتواند همچون برترین وجود، هماهنگی میان سعادت و اخلاق را سامان بخشد. برترین خیر با فرض هستی برترین وجود، ممکن می‌گردد. این برترین وجود، هستی خردمندی است که بر پایه مفهوم قانون‌ها رفتار می‌کند و تأثیر او بر سبیل این قانون‌ها اراده است. بر این اساس برترین وجود، برترین علت طبیعت و شرط برترین خیر به شمار می‌آید که بر پایه خرد و اراده، علت طبیعت و شرط برترین خیر به شمار می‌آید که بر پایه خرد و اراده، علت طبیعت و آفریدگار جهان است. (همان: ۱۲۲)

از آنچه گذشت کانت پذیرفتن هستی خداوند را از نظر اخلاقی ضروری می‌داند. از آنجاکه

پذیرفتن هستی خداوند یک نیاز محسوب می‌شود، امری «ذهنی» است، نه «عینی»؛ چراکه امور عینی خود سبب و مسبباتی دارد و هر کس برای رسیدن به مسببی لزوماً به سبب آن روی می‌آورد؛ اما آنچه که اراده و اخلاق ما را به خود جلب می‌نماید امور ذهنی است که حاکم بر افعال ماست و به باور کانت، خداوند دقیقاً چنین کارکردی دارد؛ اما از آن‌رو که امکان برترین خیر و کردار اخلاقی بر بنیاد اعتقاد به برترین وجود قرار دارد، می‌توان چنین اعتقادی را ایمان نامید؛ چون عقل نظری یا عملی، تنها خاستگاه ایمان است. پس ایمان به وجود خداوند، ایمان خردمندانه است.

بدین‌صورت، قانون‌های اخلاقی به کمک برترین خیر که نقطه اساسی و نهایی عقل عملی محض است، راه انسان را به سوی دین می‌کشاند. در این جا دین به نظر کانت الزام‌های دلبخواهی نیست که اراده خارجی آنها را تعیین کرده باشد؛ بلکه تکلیف‌ها و فرمان‌های الهی‌اند که از سوی برترین وجود صادر شده تا نیل به برترین خیر میسر گردد. کردار ما براساس تکلیف استوار است؛ نه بیم و امید. اگر این کردار بر پایه تکلیف نباشد، فاقد هرگونه ارزش اخلاقی است.

در فلسفه کانت، اصل‌های عقل عملی یعنی آزادی، بقای نفس و هستی خداوند از دیدگاه عملی بسی با اهمیت هستند؛ اما قادر به گسترش شناسایی نظری ما نیستند. نه می‌توانیم به دانش نظری درباره ذات نفس دست یابیم، نه به جهان معنوی و نه به برترین وجود. فقط می‌توانیم این مفهوم‌ها را به وسیله قانون اخلاق در مفهوم برترین خیر، مستقل از تجربه، با هم پیوند دهیم. خرد انسان نمی‌تواند به چگونگی امکان آزادی دست یابد و فقط می‌تواند به وسیله قانون اخلاقی به وجود آزادی پی ببرد. افزون بر آزادی، مفهوم‌های بقای نفس و هستی خداوند نیز شناخت‌ناپذیرند؛ از آن جهت که وجود مطلق دارند. هرچند انسان به حقیقت آنها به حکم خیر اعلا و قانون اخلاق، اطمینان دارد اما به هیچ وجه وجود آنها را از طریق استدلال برهانی ممکن نمی‌داند.

با چنین سوابقی است که کانت مابعدالطبیعه مرسوم را برای اثبات هستی خداوند از طریق

شناخت این جهان، ناتوان می‌یابد؛ زیرا از یک سو چنین کاری در گرو شناخت این جهان و همه جهان‌های ممکن است و از سوی دیگر اثبات هستی خداوند از طریق مفهوم‌های صرف، کاری ناممکن است؛ زیرا مستلزم قضیه تألیف است که از این مفهوم‌ها فراتر می‌رود. کانت نیل به این مقصود را خارج از توان بشر می‌داند. هنگامی که مفهوم هستی خداوند را در پرتو عقل عملی می‌کاویم درمی‌یابیم که برترین وجود، دارای برترین کمال است. افزون بر کمال مطلق، او باید کردار انسان و سرچشمه اصلی آن یعنی جان انسان را بشناسد؛ پس او عالم مطلق است، او وجود برترین، توانای مطلق ابدی و حاضر و ناظر در همه جا و همه وقت است. کانت بر این اساس معتقد است که قانون اخلاقی به مدد مفهوم برترین خیر که نقطه عزیمت نهایی عقل عملی محض است، مفهوم نخستین وجود به مثابه برترین وجود را برای ما آشکار می‌سازد. طبیعیات و مابعدالطبیعه از انجام چنین کاری ناتوان‌اند؛ بنابراین مفهوم خدا به اخلاق تعلق دارد؛ نه به عقل نظری.

عقل عملی بر پایه یک تکلیف برقرار می‌شود، و آن رهسپاری اراده به سوی برترین خیر، با همه توش و توان است. برای نیل به چنین مقصودی، باید آزادی، بقای نفس و هستی خداوند را به مثابه امکان و شرایط ضروری، پذیرا شویم.

کانت در هستی انسان دو وجود می‌یابد: وجود حیوانی و وجود اخلاقی. این دوگانگی که یکی به جهان بیرونی باز می‌گردد و دیگری به جهان درونی، کانت را شگفت‌زده می‌کند. او در پایان نقد عقل عملی می‌نویسد:

دو چیز جان را از شگفتی و احترام فزاینده سرشار می‌سازد و هر چه فرد بیشتر به آنها بیندیشد، این شگفتی و احترام فزونی می‌یابد: آسمان پر ستاره بر فراز سر من و قانون اخلاقی در درون من. (محمودی، ۱۳۸۳: ۱۲۳؛ فروغی، ۱۳۶۶: ۱۹۳)

کانت با نگاه به جهان درمی‌یابد که انسان به مثابه موجودی مادی، از پس یک زندگی گذرا، بار دیگر به سیاره‌ای باز می‌گردد که خود نقطه‌ای ناچیز از کیهان است. در برابر، انسان

به‌منزله موجودی معنوی و اخلاقی، از یک زندگی آزاد و مستقل از هرگونه حیوانیت برخوردار است که شالوده آن بر قانون اخلاقی نهاده شده است. (همان: ۱۲۳)

ارزیابی نظریه‌های کانت در خصوص آفریدگار جهان (خدا)

یک. یک انتقاد عمومی که تقریباً همه کسانی که با آثار کانت مواجه شده‌اند بر مطالب او دارند، غامض بودن مطلب و جملات طولانی و عدم روشنی طرح مطالب و به‌کارگیری اصطلاحاتی است که صرفاً به کار مؤلف وابسته است، متداول نبودن و کاربرد ویژه از اصطلاحات - به‌طوری که برای اولین بار فقط در فلسفه کانت ظاهر می‌شود - اصطلاحاتی همچون فاهمه، شناخت استعلایی مفاهیم پیشینی و مفاهیم پسینی، خیر اعلا، فلسفه استعلایی، عقل نظری و عقل عملی از جمله انتقاداتی است که به آثار کانت شده است. ورود این اصطلاحات و گاه به کارگیری بعضی از آنها در غیر کاربرد مصطلح تاریخی خود سبب انوعی از دست اندازهای شده است که خواننده آثار کانت را با مشکل مواجه می‌کند.

دو. کانت به طور تکراری می‌گوید از طریق شناخت این جهان نمی‌شود به شناخت خداوند رسید؛ البته این مطلب از یک جهت درست است. شناخت ذات الهی برای کسی میسر نیست و ذات هیچ چیزی از سوی بشر آن‌گونه که باید قابل شناخت دفعی نیست و به صورت تجربی هم به تدریج، اندک شناخت از اوصاف اشیا برای عقل حاصل می‌شود؛ اما از آن جهت که در خصوص خداوند «لم یطلع العقول علی تحدید صفته و لم یحجب عن واجب معرفته؛ توانایی که انسانی بتواند به واسطه آن به عمق ذات الهی پی ببرد، وجود ندارد. در عین حال انسان از شناخت مقدار واجبی از خداوند محروم نیست». (نهج البلاغه، خ ۴۹) خدا، انسان و تمام آفرینش را به مثابه آیه خود بیان می‌دارد. شناخت آیه‌ای نیز در هر دو بخش شناخت عقل نظری و عقل عملی تأثیرگذار و قابل دریافت دانش است.

کانت شناخت را از طرف عقل عملی قابل دستیابی می‌داند؛ حال اگر انسان به شناخت عقلی به خدا، نفس و جهان آخرت قادر نبود در بین فلاسفه این همه بر خودشناسی تأکید

نمی‌شد و دستورهای دینی - که بنا بر فطرت انسانی بیان شده‌اند، و انسان را مأمور به خودشناسی می‌سازند - لزومی نداشت.

سه. آنچه را که کانت محور اثبات خیر اعلا (خدا) و نفس و مبنای مابعدالطبیعه خود قرار می‌دهد و از آن به اخلاق تعبیر می‌کند، منظورش فلسفه اخلاقی است که خود مبدع آن است؛ البته با فلسفه اخلاق اسلامی فرق می‌کند و مبنای این دو فلسفه متفاوت است؛ زیرا آنچه مخاطبان و ملت‌های مسلمان از اخلاق گفتگو می‌کنند، اخلاق مبنی بر ایمان و خداپاوری است که در عالم دین از آن به «مکارم اخلاق» یاد می‌کنیم و پیامبر گرامی اسلام ﷺ نیز در این خصوص فرموده‌اند: «إِنِّي بُعِثْتُ لِأَتَمَّ مَكَارِمِ الْأَخْلَاقِ». (محمدی ری‌شهری، ۱۳۸۶: ۱ / ۳۳۰) اخلاق در این استعمالات به معنای علم اخلاق و مجموعه فضایی است که انسان برای بهبود کمالاتش و رو به اشتداد بردن صفات خیرش از آن یاد می‌کند و در تقسیم‌بندی علوم اسلامی از آن به حکمت عملی نام می‌برند و در فقه آن را معادل مستحبات تلقی می‌کنند و در واقع چگونگی رفتارهای قوای بدنی و استعدادهای موجود در وجود هر انسانی است. از برآیند تعاریف گوناگونی که برای اخلاق شده است بهتر دیدیم آن را این‌گونه تعریف کنیم: مجموعه رفتارهایی که آدمی با انجام آن تولید ارزش می‌کند و آن را به مواجهین خود اهدا می‌کند؛ بدون آنکه هیچ‌گونه چشمداشتی از غیر خداوند داشته باشد.

سعدی این موضوع را در بیت معروف خود چنین بیان می‌کند:

تو نیکی می‌کن و در دجله انداز که ایزد در بیابانت دهد باز
(سعدی، ۱۳۶۳: ۱۶۸)

انسان که در مسیر اخلاق اسلامی قرار می‌گیرد به تدریج وجود و نظارت خدای عالمیان را در زندگی خود ادراک می‌کند؛ اما آنچه را که کانت از فلسفه اخلاق خود اراده می‌کند، دست‌کم در عالم اسلامی مورد توجه و مشهور نیست. درباره شاهد واضح تفاوت ماهیتی

فلسفه کانت و صعوبت فهم خدا در فلسفه اخلاق وی در مقایسه با اخلاقیات و فلسفه اخلاق اسلامی می‌توان گفت که «کانت در مقایسه میان قانون‌های اخلاقی و قانون‌های کرداری، بر این باور است که درونمایه قانون اخلاقی، خصلت و عقیده است و درونمایه قانون کرداری، رفتار و عمل. بر این اساس، دولت‌ها بر رفتار مردم حکومت می‌کنند؛ نه بر عقاید آنها. دولت‌ها می‌توانند قانون عملی بگذارند؛ اما هیچ قدرتی و هیچ فردی نمی‌تواند قانون اخلاقی وضع کند؛ زیرا قانون اخلاقی از اراده کسی بر نمی‌آید؛ بلکه از ضرورت عملی برمی‌خیزد».

(محمودی، ۱۳۸۴: ۱۲۷)

بنابراین دیرپای و در بعضی اوقات نایاب بودن معنای محصل از فلسفه اخلاق کانت یکی از مشکلات روش الهیاتی اوست.

چهارم. به نظر می‌رسد فلسفه نقادی کانت هرچند بیشترین بازتابش در خصوص چگونگی شناخت انسان متمرکز است، عکس‌العمل پیشروانه‌ای است در مقابل عقب‌نشینی تدریجی الهیات مسیحی که در مقابل پیشرفت علوم تجربی در قرون هفده و هجده انجام گرفته است.

کانت با نقد فعالیت عقل در ارائه برهان‌های مابعدالطبیعه، به ابطال براهین موجود پرداخته به امید اینکه مابعدالطبیعه جدیدی احداث نماید تا با برهان‌های کارآمد خلأ پدید آمده را پر نماید. کانت در این موضوع توفیق نداشته است؛ چراکه همه این برهان‌ها در اثبات امور مابعدالطبیعی غیر یقینی‌اند؛ اما تمرکز کانت در عقل عملی که از آن به محوریت «اخلاق» یاد می‌کند، از منظر عقل عملی به ارائه الهیات دست می‌زند که ماهیت این مباحث در حوزه عقل نظری است؛ ولی کانت با ناکارآمد جلوه دادن آن، حکم به عقیم بودن عقل نظری داده است. جای این سؤال است که عقل نظری در مجموعه دریافت‌های نفس آدمی چه سودی دارد؟ او ممکن است بگوید هر کسی به قطع و یقین وجود نفس و آزادی و اختیار خود را ادراک نفسانی می‌کند و این یک نوع شهود حتمی برای هر کسی است؛ اما در خصوص حقیقت اینها یعنی نفس، خدا، آخرت و همه حقایق ماورای حسی پاسخی از مباحث مطروحه کانت در اقناع

ذهن جستجوگران این حقایق نمی‌یابیم.

پنج. کانت آنچه که در عقل عملی بر محور احکام اخلاقی از خدا بیان می‌کند و به تعبیری هستی آن را یقینی می‌داند، خدایی است که صرفاً وجود ذهنی دارد؛ نه وجود حقیقی و او ما به ازاء اسم و بیرون از ذهن برای خدا واقعیتی قائل نیست. این بزرگ‌ترین مشکل فلسفه کانت است که با قدرت هر چه تمام‌تر و یقینی به تخریب آنچه بوده می‌پردازد؛ ولی آنچه را که اثبات می‌کند و آن را احراز یقینی می‌داند از هویت حقیقی و عینی برخوردار نیست؛ بلکه از یک نوع وجود ذهنی و لفظی برخوردار است که تمام اعتبارش اعمال ذهنی است.

به نظر می‌رسد این معضل به روش کانت باز می‌گردد که این مقاله در پی بررسی آن نیست. با فرقی که بین مفاهیم عقل محض و مفاهیم مادی هست لزومی ندارد که عینیت مفاهیم عقل محض با تعینات مادی و زمانی همراه باشد. سخن این است که با همه تلاشی که کانت در آثار خود به کار می‌گیرد، تفاوت بین حیثیات معقولات ثانیه منطقی و فلسفی (از جمله مفاهیم عقل و مقولات فاهمه) را پی می‌برد؛ لکن چون به درستی فرق آنها را با حیثیات مفاهیم تجربی (معقولات اولی) تبیین نمی‌کند دچار استنتاج نادرست می‌گردد؛ زیرا نسبت در مفاهیم اولی راه دارد؛ نه در معقولات ثانیه که مربوط به عقل و از مفاهیم پیشینی است.

شش. کانت در نقد عقل نظری اصرار فراوان دارد که قوه فاهمه از مقدمات محسوس، نتایج یقینی حاصل می‌کند و نتایج عمل معرفت عقلی را، در فیزیک و علوم حسی شاهد می‌آورد؛ ولی حصول معرفت یقینی را از ماوراء حس برای انسان میسر نمی‌داند؛ زیرا داده‌های واقعی به قوه فاهمه نمی‌رسد؛ لذا معرفت‌زایی هم از این طریق میسر نمی‌گردد. غافل از اینکه در علوم حسی و فیزیک نیز امروزه با به میان آمدن نسبیت در قوانین فیزیکی، داده‌های علوم حسی به عقل نیز، اگر سبب معرفتی گردد از اعتبار یقینی برخوردار نیستند؛ زیرا این‌گونه معارف نیز در معرض نسبیت قرار دارند و نتایج متخذ از آنها هم غیر

یقینی است؛ چراکه هر آن امکان دارد معرفت ما از یک امر حسی، براساس قانون نسبیت دگرگون و دچار تحول شود.

نتیجه

از نظر کانت قوه عقل نظری تنها از طریق داده‌های حسی می‌تواند به نتایجی یقینی و علمی واقعی دست یابد و این قوه از طریق ماوراء حسی دریافتی ندارد تا از آن به استنتاج بپردازد و نتایج واقعی حاصل کند. از این جهت عقل نظری در مواجهه با مفاهیمی همچون نفس و ابدیت، خدا و همه مفاهیم ماوراء حسی، کاملاً عقیم و نازا است. از این لحاظ ماوراءالطبیعه بنیاد گرفته از سنت مرسوم فیلسوفان تا عصر کانت از نظر ایشان منحل و بی‌فایده است. بنابراین، این باب برای معرفت‌زایی انسان در امور ماورائی مسدود است.

کانت تلاش گسترده‌ای در آثار خود برای تأسیس مابعدالطبیعه‌ای مبذول می‌دارد که بنیاد گرفته از عقل عملی است و بر محور اخلاق (با تعریف ویژه خود از آن) ساخته شده است. در این روش وی از بقا و هستی نفس انسانی که مفهوم یقینی از آن درمی‌یابد و آزادی و انتخاب که از اصول موضوعه عقل عملی وی است به خیر اعلا و از خیر اعلا به مطلق و کمال وجود و آفریدگار موجودات، راه می‌یابد.

در نظر کانت مفهوم خدا از طریق قانون اخلاق عملی که انسان را ملزم به وظایف می‌کند حاصل می‌گردد. وظیفه‌ای که از سر عمل به قانون مطلق انجام می‌دهد؛ نه به هر انگیزه دیگر. دریافت وجود خدا از این طریق از نوع دریافت‌های درونی است. خدا در مناسبات درونی دائماً ناظر و حاکم بر نفس‌ها است. انسان در چنین دریافتی از معرفت خدا، دائماً مورد پایش و تصحیح عمل خود قرار می‌گیرد و صحت رفتار خود را دائماً با مد نظر داشتن خیر اعلا مواظبت می‌کند.

منابع و مأخذ

۱. ابن سینا، حسین بن عبدالله، ۱۳۶۸، *اشارات و تنبیهاات*، ترجمه و شرح دکتر حسن ملکشاهی، تهران، سروش.
۲. پترسون، مایکل، هاسکر و ...، ۱۳۶۷، *عقل و اعتقاد دینی (درآمدی بر فلسفه دین)*، ترجمه احمد نراقی و ابراهیم سلطانی، تهران، طرح نو.
۳. جمعی از نویسندگان، ۱۳۷۰، *فلسفه یا پژوهش حقیقت*، ترجمه دکتر سید جلال‌الدین مجتبوی، تهران، حکمت.
۴. حایری یزدی، مهدی، ۱۳۶۱، *هرم هستی، تحلیلی از مبادی هستی‌شناسی تطبیقی*، تهران، مطالعات و تحقیقات فرهنگی، چ دوم.
۵. خسروپناه، عبدالحسین، ۱۳۸۳، *کلام جدید*، قم، مرکز مطالعات و پژوهش‌های فرهنگی حوزه علمیه.
۶. سالیوان، راجر، ۱۳۸۰، *اخلاق در فلسفه کانت*، ترجمه عزت‌الله فولادوند، تهران، طرح نو.
۷. سبجانی تبریزی، جعفر و محمد محمدرضایی، ۱۳۸۵، *اندیشه اسلامی ۱*، قم، دفتر نشر معارف.
۸. سعدی شیرازی، محمد بن حکیم، کلیات، تصحیح محمد علی فروغی، ۱۳۶۳، تهران، امیرکبیر.
۹. سلیمانی امیری، عسکر، ۱۳۸۰، *نقد برهان‌ناپذیری وجود خدا*، قم، بوستان کتاب.
۱۰. شریف، میرمحمد، ۱۳۶۲، *تاریخ فلسفه در اسلام*، ترجمه زیر نظر نصرالله پورجوادی، تهران، مرکز نشر دانشگاهی.
۱۱. علی‌زمانی، امیرعباس، ۱۳۸۱، *خدا، زبان و معنا (درآمدی بر فلسفه زبان دینی)*، قم، انجمن معارف اسلامی ایران، آیت عشق.

۱۲. _____، ۱۳۸۳، علم، عقلانیت و دین (درآمدی بر کلام جدید)، قم، دانشگاه قم.
۱۳. الفاخوری، حنا و خلیل الجبر، ۱۳۶۷، تاریخ فلسفه در جهان اسلامی، ترجمه عبدالحمید آیتی، تهران، سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی.
۱۴. فروغی، محمد علی، ۱۳۶۶، سیر حکمت در اروپا، تهران، زوار.
۱۵. فولکیه، پل، ۱۳۷۰، فلسفه عمومی یا مابعدالطبیعه (بخش تمهیدی: مبحث انتقاد شناسایی)، ترجمه دکتر یحیی مهدوی، تهران، دانشگاه تهران.
۱۶. کاپلستون، فردریک، ۱۳۸۰، تاریخ فلسفه، ج ششم، ترجمه اسماعیل سعادت و منوچهر بزرگمهر، تهران، سروش.
۱۷. کانت، ایمانوئل، ۱۳۶۲، سنجش خرد ناب، ترجمه دکتر میرشمس‌الدین ادیب سلطانی، تهران، امیرکبیر.
۱۸. _____، ۱۳۷۰، تمهیدات (مقدمه‌ای بر هر مابعدالطبیعه آینده که به‌عنوان یک علم عرضه شود)، ترجمه غلامعلی حداد عادل، تهران، مرکز نشر دانشگاهی.
۱۹. _____، ۱۳۸۰، مابعدالطبیعه اخلاق (مبانی مابعدالطبیعه فضیلت)، ترجمه منوچهر صانعی دره‌بیدی، تهران، نقش و نگار.
۲۰. مجتهدی، کریم، ۱۳۸۸، افکار کانت، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
۲۱. محمدی ری‌شهری، محمد، ۱۳۸۶، منتخب میزان الحکمه، قم، سازمان چاپ و نشر دارالحديث.
۲۲. محمودی، سید علی، ۱۳۸۴، فلسفه سیاسی کانت، اندیشه سیاسی در گستره فلسفه نظری و فلسفه اخلاق، تهران، نگاه معاصر.
۲۳. مطهری، مرتضی، ۱۳۷۰، درس‌های الهیات شفا، تهران، حکمت.

۳۸ □ فصلنامه پژوهشی پژوهش‌نامه اخلاق، س ۴، بهار ۹۰، ش ۱۱

۲۴. هیک، جان، ۱۳۸۲، *اثبات وجود خدا*، ترجمه دکتر عبدالرحیم گواهی، تهران، دفتر

نشر فرهنگ اسلامی.

25. Kant, Immanuel, 1998, *Critique of pure Reason*, Tr. & Ed by Paul Guyel & Allen W.Wood, Cambridge University Press.

26. _____ , 1949, *the Groundwork of the Metaphysics of Morals*, Tr. By H.J.Paton, London, Hutchinson.

Archive of SID